



«۳»

خراسان به نشر آن پرداختم مقاله ای علیه قشون نو شتم که در سال ۱۳۰۲ چاپ شد و بر اثر این نوشته انتقادی مرا به زندان عباس آباد خراسان افکندند و قریب شش ماه در آن دیار زندانی و تبعید بودم .

وقتی از زندان آزاد شدم سروان عبدالرضا رئیس ساخلوی عباس آباد بمن گفت اگر در مشهد پیش امیر لشکر خزاعی رفتی مخصوصاً باو بگو که در زندان و تبعید خیلی با من بد رفتاری کردند و دائم دررنج و زحمت بودم . من اول گمان بردم که به طعنه این حرف را میزنند و قصد شوخی دارد و وقتی علت آنرا پرسیدم گفت اگر امیر لشکر بداند من با تو بد رفتاری کرده ام ورنج و عذاب داده ام نسبت به من محبت بیشتر پیدا میکند و ارتقاء درجه و مقام خواهد داد .

من در طول زندگی بر نشیب و فراز خودم ده بار به زندان افتاده ام و قریب پانزده سال در زندانهای مختلف مشهد ، تهران ، کلات و عباس آباد بسر برده ام .

شرح گرفتاری خود را در موقع قرارداد وثوق الدوله و حکومت قوام - السلطنه در خراسان در زمان سر لشکر خزاعی در شماره های ۸ و ۹ خاطرات و حید نوشته ام و اکنون به اجمال موارد دیگر که در زندان بوده ام شرح می دهم :

و قتی که من روزنامه آزاد را با کمک آ شیخ حسین یزدی کسرفتم و در

۱۵ سال
در زندان

البته من گوشم باین حرفها بدهکار نبود و وقتی آزاد شدم دوباره به فعالیت پرداختم و دنبال کارهای خود را مجدداً گرفتم.

بار پنجم که بزندان افتادم زمانی بود که جان محمد خان امیر لشکر شرق به خراسان مأموریت یافته بود و این بهال ۱۳۰۳ شمسی بود به جان محمد خان گفته بودند اگر میخواهی با اقتدار کار کنی و همه حساب کارشان را بکنند باید آزاد را به زندان بیفکنی یا تبعیدش کنی.

من از قضایا خبری نداشتم و شمن مأموری آمد و مرا نزد جان محمد خان برد به محض اینکه به دفتر او در آمدم بمن پر خاش و یکی دوسیلی هم زد و دستور داد که به زندانم بیفکنند و سپس به کلام تبعید کردند.

دیری نگذشت که برادرم را نیز دستگیر کردند و بکلات فرستادند البته او در کار سیاست و این جنجالها بهیچ وجه وارد نبود لیکن او را به جرم اینکه برادر من است به زندان انداخته بودند و بالاخره پس از یکسال آزادی کردند و من در زندان کلات بودم تا وقتی که جان محمد خان به زندان افتاد و امان الله میرزا جهانبانی (سناتور سپهد جهانبانی فعلی) فرمانده لشکر شرق شد و دستور آزادی مرا داد و پس از دو سال از زندان وحسب نجات یافتم. و اما علت زندانی شدن جان محمد

خان آن بود که مخارج قشون ابواب جمعی خودش را دزدیده بود و افراد را در مضیقه زندگی گذاشته بود.

بر اثر این عمل شخصی بنام ملاکو رئیس يك قسمت از قشون بجنورد که چیره قشون باو نرسیده بود علم طفیان برافراشته و بسوی مشهد حرکت کرده و قوچان را بتصرف در آورد و تا نزدیک چناران هم آمده بود لیکن کاری از پیش نمیبرد فسخ عزیمت کرده و به روسیه فرار نمود.

باری سردار سپه برای رسیدگی و سرکشی بخراسان آمد و پس از آنکه از وضع کار جان محمد خان آگاهی کامل یافت دستور دستگیری او را داد و به زندانش افکند و وضعی نابسامان پیدا کرد و با دافره گناهان خود را دید. بطوریکه در زندان نان خالی میخورد و گریه میکرد.

ششمین بار که به زندان افتادم بهال ۱۳۰۵ شمسی بود و این در زمان استانداری بنی آدم بود که مرا توقیف و تبعید به سبزوار کرد و مدت ۱۵ ماه در آن دیار تبعید بودم. علت این گرفتاری هم مطالبی انتقاد آمیز بود که در روزنامه آزاد نوشته بودم و به دولت دستنگاه حمله کرده بودم.

در سال ۱۳۰۶ برای هفتمین بار به زندان افتادم. در این زمان وثوق السلطنه دادور حاکم خراسان بود و من مقاله ای در روزنامه آزاد

راجع به آزادی نسوان نوشتیم .

حاج آقا حسین قمی که در آن ایام ذرمشهد بود داد و فریاد راه انداخت و حاکم را وادار کردند که مرا توقیف کند .

دادور هم دستور داد که مرا گرفته به شیروان تبعید کنند لیکن من فرار کردم و به تهران آمدم . در تهران خواستم حزبی تشکیل بدهم و مرانامه حزب را نوشتم و اعضای مؤسس آن هم عبارت بودند از شیخ محمد عبده - سید محمد کمره ای - میرزا قوام الدین نوری - آشیخ محمد یزدی - محسنی عراقی و شیخ عبدالمجید و دونفر از رفقا که وکیل دادگستری هم بودند یعنی آقایان شیخ عبدالمجید و محسنی عراقی مرانامه حزب را به شهربانی بردند تا اجازه بگیرند .

محمد در گساهی رئیس شهربانی وقت گفته بود در صورتی اجازه تشکیل حزب میدهم که خود من را عضو کمیته حزب کنید و ما وقتی چنین دیدیم از تشکیل حزب منصرف شدیم .

روزی بمن خبر دادند که نزد رئیس شهربانی بروم . وقتی به اطاق در گساهی رفتم گفت آقای آزاد شما چه میگوئید که اینهمه فعالیت های مختلف در این مملکت میکنید ؟

گفتم من چه کرده ام که خلاف قانون و مقررات بوده است ؟

گفت اگر دست از این کارها برنداری دستور میدهم از تهران تبعیدت

کنند و بعد صدا زد : منشی باشی . و بلا فاصله رئیس دفترش که بنام منشی باشی موسوم بود آمد باو دستور داد و گفت یکی دونفر بفرست دنباله آزاد چند راپرت برای او بدهند تا از تهران بیرونش کنیم .

من گفتم حالا مرخص ؟

گفت مرخصی .

از اطاق در گساهی بیرون آمدم و بمنزل رفتم . فردا صبح که از منزل در آمدم دیدم دو مأمور مراقب من هستند یکی از جلو و یکی از عقب سر من حرکت میکنند و هر جا میروم بفاصله دو قدم در پی من می آیند تا سه روز همین وضع ادامه داشت و روز سوم رفتم منزل آشیخ حسین یزدی و جریان را باو گفتم آشیخ حسین پسرش شیخ محمد را فرستاد نزد در گساهی و خلاصه بعد از مذاکرات زیاد او را راضی کرد که مأمورین مراقب مرا بردارد ولی شرط کردند که از تهران خارج شوم منه . قبول کردم و به قم رفتم در آن زمان يك ماشين باری تهیه کرده بودم و با آن کرایه کشی میکردم و گذران معیشتم از این راه بود ماشين در راه قم چپه شد و شکست و من هم که توانائی تعمیر آنرا نداشتم و از لحاظ زندگی هم در زحمت بودم ، ماشين را او راق کردم و فروختم و با پولی که از این راه بدست آوردم زندگی میکردم تا اینکه دوباره به زندان افتادم .

بار هشتم که بزندان افتادم بسال

اعدامش صادر شده و اشماع انقلابی سروده ، حزب تشکیل داده و مقالات تند انتقادی نوشته است و خلاصه آدمی خطرناک است و باید یا اعدام شود یا بحبس ابد محکوم شود یا از ایران تبعید گردد و زیر گزارش حاتمی هم نوشته شده بود تا ابد در حبس بماند. در طی ده سالی که در زندان قصر بود، با بقیه زندانیان سیاسی در دو کربدور که اختصاص به این قبیل زندانیان بقیه در صفحه ۵۳

حاجیعلی رزم آرا



جعفر قلی اسعد

۱۳۱۰ بود و این طولانی ترین دوره زندان من در زندگی بوده که تا سال ۱۳۲۰ طول کشیده است. علت امر هم آن بود که شخص بنام ایرانیان که بعداً تیرباران شد گفته بود من میخواستم با آزاد حزب کمونیست تشکیل دهم ولی آزاد روی معنفدات مذهبی موافقت نکرد و مرا بر اثر گفته های ایرانیا از قم به تهران آوردند و توقیف کردند. پس از یکسال که در زندان قصر بودم کاغذی به رضاشاه نوشتم که دستور فرمایند که اگر من تقصیری دارم محاکمه ام کنند و اگر هم بی تقصیرم آزاد سازند و پس از فرستادن این نامه شخصی بنام ابراهیم حاتمی بزندان آمد و از من بازجوییهای مفصل کرد و پس از آن نوشت که آزاد یک مرد انقلابی است چندین بار بزندان افتاده و یکبار هم دستور



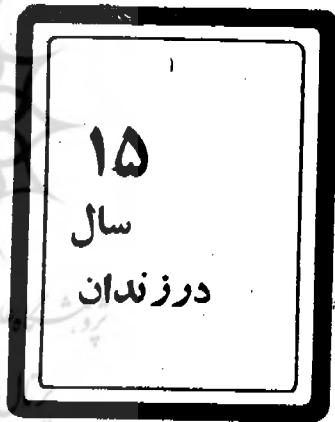
یادداشت‌های صدرالاشراف

بقیه از صفحه ۴۲

شده بودم دو چیز یکی سهام شرکت سنگ تراورتن و یکی سهام کارخانه پنبه پاک‌کنی محلات را فروختم و قروض خود را پرداخته مبلغی از فروش آن دو محل باقی ماند که بعد از فروش ملك علیای زرند يك خانه در خیابان خلیلی منشعب از خیابان دربند که از ایستگاه تجریش می‌رود بصد هزار تومان خریدم و بعد از دو سال دو یست متر زمین پشت آن عمارت خریدم و چند اطاق در آن ساخته ضمیمه آن خانه نمودم.

از چند ماه آزاد شد. دیگر حاج آقا رضا کفیع بود که در زندان جان نماز میانداخت و نماز میخواند. یکی هم سولت الدوله قشقایی و پسرش ناصر خان بود و روحیه سولت الدوله بسیار محکم و قوی بود. دیگری تیمورتاش، سردار اسعد بختیاری (جعفر قلیخان) و سایر بختیاریان.

نهمین بار مراد جریان قتل هژیر در سال ۱۳۲۷ دستگیر کردند و بزندان انداختند و قریب دو ماه با حاضری زاده و دکتر بقایی در زندان بودیم. باردهم نیز پس از قتل رزم آرا بود که بلافاصله مرا توقیف کردند و تقریباً سه ماه در زندان بودم و آقایان سید ابوالقاسم کاشانی و نریمان و دکتر بقایی و حسین مکی نیز در زندان بودند.



داشت زندانی بودم و افراد مختلفی به این محبس آمدند که چند تن از معروفین آن‌ها را که نامشان در خاطر مانده ذکر میکنم:
قوام شیرازی که در زندان هم خیلی ضعف نشان میداد و گریه میکرد که من کاری نکردم که زندانی شده‌ام وی پس

بقیه از صفحه ۴۶